



خانه‌هایی که زیر سایه جنگ بانور دعا و قناعت روشن ماند

■ چند وقت پیش در یکی از گروه‌های خانوادگی، عکسی دست به دست شد که قابل توجه و تأمل بود. زنی را نشان می‌داد که در خانه‌ای ساده، در حالی که فرزند خردسالش را بغل گرفته بود، سر یک سفره ساده نشسته و زیرنویس عکس نوشته بود: «درست است که سایه جنگ بالای سر مان است، اما خانه‌ام با نور دعا و قناعت روشن است.» همین عکس قرچه‌ای در ذهن شد برای گفت‌وگوهای صمیمانه. در همان گروه نوشتیم: «به نظر تان سبک زندگی ایرانی - اسلامی در روزهای بحرانی همچون جنگ تحمیلی ۱۲ روزه که پشت سر گذاشتیم چه کمکی به آرامش و پایداری خانواده‌ها می‌کند؟» پاسخ‌ها یکی یکی از شهرها و سنین مختلف آمد. مادران، پدران، معلمان، نوجوانان و حتی سالمندان. هر کدام گفتند چگونه سبک زندگی‌شان بر پایه ایمان، قناعت، همدلی، خانواده‌محوری و اخلاق در روزهای ناآرام جنگ تحمیلی ۱۲ روزه به پناهگاهی برای‌شان تبدیل شده بود! صفحه ۸



لوح هزار آفرین تقدیم به این مردم نازنین



مهنا حسین زاده، پژوهشگر حوزه زنان و خانواده:

خانواده‌های ایرانی در جنگ اخیر تجلی صبر، آرامش و امید بودند



سلمان احمدوند، جامعه‌شناس:

تاب آوری، هنر بازسازی و انسجام در دل بحران‌هاست



محسن نصری، جامعه‌شناس:

خودسازی خانواده کلید تاب آوری جامعه در برابر تهاجمات است



دکتر میلاد محقق، پژوهشگر حوزه فرهنگی و مدرس دانشگاه:

رگ وریشه‌های آنا تومی قدرت مردم و حاکمیت در ایران تنیده در هم هستند

نگاه

تکرار ۸ سال دفاع مقدس در ۱۲ روزه مقاومت

خانواده ایران قهرمان است

محبوبه قربانی

اگر چند دهه پیش از مادر بزرگ‌های مان می پرسیدیم خانه یعنی چه بی درنگ می گفتند، پناه، مهر و امنیت. خانه فقط یک سقف و دیوار نبود بلکه جای بود که می‌شد دل را روی زمین گذاشت و سبک شد. اما امروزه این تعریف ساده و عمیق گم شده‌است. جهان ما سعی دارد آدم‌هایش را به سمت تنهایی، سرعت و مصرف‌گرایی ببرد و شاید گاهی یادمان برود خانواده، همان جایگاهی است که از دل آن یک جامعه سالم و امن شکل می‌گیرد. گاهی فراموش می‌کنیم تربیت از خانه آغاز می‌شود، نه از مدرسه. وفاداری از رفتار پدر آموخته می‌شود، نه از کتاب. ایمان از آغوش مادر در دل کودک ریشه می‌گیرد، نه از پندها و موعظه‌ها. ■■■

■ خانه، مدرسه عشق و ایمان است قرآن کریم، خانواده را محل «سکونت» و «مودت» معرفی می‌کند و وقتی از نعمت‌های الهی سخن به میان می‌آید، «همسر»، «محبت» و «سکونت» کنار هم قرار می‌گیرند. این بدان معناست که آرامش را باید در خانواده پیدا کرد. مگر نه اینکه پیامبران از دل خانه‌ها برخاستند؟ مگر نه اینکه علی‌ایطالب (ع) در خانه‌ای رشد کرد که عشق و صداقت در آن نفس می‌کشید؟ در روزگار ما، اگر خانه‌های مان خالی از ایمان شود آن وقت است که فرزندان‌مان در کوچه‌های مجازی دنبال معنا می‌گردند. اگر محبت در نگاه به همسر و فرزند جاری نشود، نسل بعدی محبت را از آدم‌های ناآشنا طلب می‌کنند. اگر صداقت را در سفره و رفتارمان نبینند، از جهان یاد می‌گیرند و «دروغ» هم راهی برای پیشرفت است! ■ **روزهایی که خانه‌ها سنگر بود**

یاد روزهای دفاع مقدس به خیر... روزهایی که مادر، چادرش را می‌بست و برای رزمندگان نان می‌پخت. پدر، پوتین‌هایش را می‌شوید و راهی جبهه می‌شد و بچه‌ها با غرور، عکس پدران‌شان را به سینه می‌زدند و می‌گفتند: «بابای من یک قهرمان است». آن روزها، خانه فقط محل استراحت نبود. جبهه‌ای بود که مادرها، فرامندان ایمان بودند. پدرها، ستون غیرت و فرزندان، سربازان

صبر و امید. در آن سال‌های سخت، عشق بود و صبوری و ایمان. پیروزی ما در آن جنگ فقط با موشک و تانک نبود، ما با خانواده جنگیدیم، با اشک، دعا و لیخند مادرها، با صبوری همسران، با غیرت فرزندان. انگار دوباره آن روزها زنده شده‌است، در همین ۱۲ روز مقاومت؛ وقتی آسمان غبار جنگ گرفت و رژیم صهیونیستی جرئت کرد ایران را تهدید کند اما ملت نشان داد هنوز هم خانه‌ها بوی ایمان می‌دهد. در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه به ایران، دوباره همان روحیه مادران دوران دفاع مقدس دیده شد، مادرانی که اشک نمی‌ریختند چون



می‌دانستند فرزندان‌شان کارستانی را به انجام رسانده‌اند. زانی که با اقتدار می‌گفتند افتخار می‌کنم همسرم رفت. فرزندی که در میان هیاهوی مجازی، هنوز هم با افتخار نام پدرشان را صدا می‌زند. در این جنگ باز پیروز شدیم چرا که در کنار فناوری و سلاح، مشخص شد هنوز در خانه‌ها روحیه‌ها زنده است. ایمانی که از دل خانه‌ها برخاست تا جامعه‌ای را نجات دهد. ■ **فردای جامعه‌ها از دل خانه‌ها شکل می‌گیرد**

امروز، وقتی صحبت از خانواده محوری می‌شود، شاید بشنویم که بعضی‌ها می‌گویند این حرف‌ها مربوط به گذشته است! غافل از اینکه این نسل‌های برای نجات آینده است. آنها باید بدانند ما نمی‌توانیم جامعه‌ای مسئول داشته باشیم اگر فرزندان در خانه مسئولیت پذیری را یاد نگیرند. نمی‌توانیم جوانی متعهد

خودمانی

نیره ساری

بسیاریم، اگر پدر خودش را کنار کشیده باشد. نمی‌توانیم دختری با عزت تربیت کنیم، اگر مادری دلگرم و با ایمان بالای سرش نباشد. خانه باید باز هم مأمن ایمان باشد. باید فرزند در آغوش خانواده آرام بگیرد و همسران باید با هم همدل باشند. اگر خانواده‌ها به اصل خود یعنی گفت‌وگو، دعا، ساده زیستی، عشق، حلال، پدران متعهد و مادران همراه پایبند باشند، دیگر هیچ طوفانی، جامعه و در نهایت همه چیز را از ما گرفته‌است، نه بی‌سوادی

ما همیشه خیال می‌کردیم، تاریخ را فقط آنها می‌سازند که اسم‌شان در کتاب‌هاست که عکس‌شان در قاب‌هاست. اما حالا فهمیده‌ایم که هر کدام از ما، سسطری از یک کتاب قطور تاریخ هستیم. هر سکوت و هر انتخاب ما، هر واژه یا هر خیزشی که می‌کنیم، روایتی از یک ملت است اما افسوس که بی‌سوادی همه چیز را از ما گرفته‌است، نه بی‌سوادی

صرف خواندن و نوشتن که آن را همه داریم. گوشی‌های هوشمندمان، مدارک دانشگاهی مان، کلاس‌های صغه و نیمه زبان و سایر تکنولوژی‌های نوین، همه به ما قدرت خواندن داده‌اند. اما آنچه نداریم، «فهم تاریخ» (شما بخوانید بصیرت) است! بی‌سوادی یعنی نخواندن کتابی که تو را بیدار کند. یعنی ندیدن فیلمی که فراتر از سرگرمی، تو را به اندیشه وا دارد. یعنی ندانستن سرگذشت ملت‌هایی که پیش از ما بودند و به همین دلیل، دوباره همان اشتباهات را تکرار کردند. بی‌سوادی یعنی ناتوانی در تحلیل موقعیت خود و در نهایت، افتادن در دام دشمن و پذیرش ذلت، درست همان‌طور که برخی نسل‌های قبلی، در دام رضاخان و پهلوی افتادند.

چهارمین روز دربارہ دیروز می‌نوید و فردا، دربارہ امروز چه خواهند نوشت؟ آیا خواهند نوشت که ما ملتی بودیم که ایستادیم، فکر کردیم، تحلیل کردیم و نسل‌های بعد را با روشنگری ساختیم؟ یا خواهند نوشت ما ترسیدیم، فرار کردیم، فراموش کردیم، سرگرم شدیم و عقب نشستیم؟

باید از خود پرسیم چرا تاریخ را نمی‌خوانیم، چرا وقتی درباره حکومت‌های قبلی از جمله سلطنت پهلوی حرف می‌زنیم، برخی دچار نوستالژی مصنوعی می‌شوند؟ چرا در ذهن برخی، پهلوی‌ها به جای آن که نماد استبداد،

روایت بیداری مان را ناتمام نگذاریم



روایت‌های دشمن بترسد، چرا باید فیلم خوب ببیند، کتاب عمیق بخواند و تاریخ بدانند. نسلی که در فهم سیاسی و فرهنگی رشد کند و درگیر بازی‌های سطحی نشود. نسلی که نه تنها در میدان جنگ سخت که در میدان جنگ نمایش اجرا شود، شعر گفته شود، کتاب نوشته شود، و معنا نیز پیروز باشد. برنامه‌سازان، نویسندگان، معلمان، پدر و مادرها، همه باید این دغدغه را داشته باشند: «چگونه فرزندان ما، در تاریخ جاودانه شوند و نه فراموش شده!» باید از جنگ ۱۲ روزه، فیلم ساخته شود، نمایش اجرا شود، شعر گفته شود، کتاب نوشته شود. باید این تجربه در مدارس آموزش داده شود، در فرهنگسراها تحلیل شود، در رسانه‌ها تبیین شود. نباید بگذارد دفاع ۱۲ روزه، فقط یک تیتیر خبری باشد. باید تدبیر کنیم به یک «هنش تربیتی»، به یک «سبک زندگی»، به یک «چراغ راه» برای قشردای ایران. ما قرار نیست فقط نظاره گر تاریخ باشیم. ما باید دوباره آن باشیم. اگر امروز سکوت کنیم، فردا تاریخ درباره ما خواهد نوشت: «هردمانی که ایستادند اما فراموش کردند ایستادگی را روایت کنند.» اما اگر امروز با سواد حقیقی، با تحلیل، با آگاهی و بسا غیرت ملی عمل کنیم، فردا درباره‌مان خواهند نوشت: «هردمانی جنگ ۱۲ روزه را نه یک تهدید که فرصتی برای بیداری، وحدت و بازتعریف آینده کردند.»

دلی پر از ایمان، پیروز شدیم. اگر تحریم شدیم، یاد گرفتیم اقتصاد مقاومتی یعنی چه! اگر تهدید شدیم، موشک ساختیم. اگر تحقیر شدیم، به جهان نشان دادیم جوان ایرانی می‌تواند ماهواره بسازد، داروی نو بسازد و حتی دشمن را در جنگ‌های روایت، شکست دهد. امروز، در همین جنگ ۱۲ روزه، دشمن نفهمید ملت ما یک پارچه چگونه قیام کرد، نفهمید که چطور خانواده‌ها به جای ترس، متحد شدند. چطور نسل نوجوان، دیگر مانند گذشته بی تفاوت نبود. چطور مساجد، محله‌ها، گروه‌های جهادی و بسیجی دوباره جان گرفتند. دشمن فقط فکر می‌کرد حمله نظامی یا جنگ ترکیبی کافی است. اما نفهمید که این ملت، از تاریخ، از مقاومت، از باور به آینده، نیرو می‌گیرد. این جنگ، ما را به هم بازگرداند. دوباره خانواده برای‌مان مهم شد. دوباره مدرسه و مسجد و محل کار، به صحنه مبارزه فرهنگی تبدیل شد. دوباره بحث‌های جدی سر استقلال، پیشرفت، سواد رسانه‌ای، هویت ملی و مقاومت شکل گرفت. اگر امروز هوشیار باشیم، می‌توانیم از این تجربه، پلی بسازیم برای آینده. باید دغدغه اصلی‌مان «تربیت نسل» باشد. نسلی که بفهمد چرا باید بایستد، چرا نباید از حمله

عقب‌ماندگی فرهنگی، خیانت به ملت و وابستگی به بیگانه باشند، تبدیل شده‌اند به چه! اگر تهدید شدیم، موشک ساختیم. اگر تحقیر شدیم، به جهان نشان دادیم جوان ایرانی می‌تواند ماهواره بسازد، داروی نو بسازد و حتی دشمن را در جنگ‌های روایت، شکست دهد. امروز، در همین جنگ ۱۲ روزه، دشمن نفهمید ملت ما یک پارچه چگونه قیام کرد، نفهمید که چطور خانواده‌ها به جای ترس، متحد شدند. چطور نسل نوجوان، دیگر مانند گذشته بی تفاوت نبود. چطور مساجد، محله‌ها، گروه‌های جهادی و بسیجی دوباره جان گرفتند. دشمن فقط فکر می‌کرد حمله نظامی یا جنگ ترکیبی کافی است. اما نفهمید که این ملت، از تاریخ، از مقاومت، از باور به آینده، نیرو می‌گیرد. این جنگ، ما را به هم بازگرداند. دوباره خانواده برای‌مان مهم شد. دوباره مدرسه و مسجد و محل کار، به صحنه مبارزه فرهنگی تبدیل شد. دوباره بحث‌های جدی سر استقلال، پیشرفت، سواد رسانه‌ای، هویت ملی و مقاومت شکل گرفت. اگر امروز هوشیار باشیم، می‌توانیم از این تجربه، پلی بسازیم برای آینده. باید دغدغه اصلی‌مان «تربیت نسل» باشد. نسلی که بفهمد چرا باید بایستد، چرا نباید از حمله

در برابر آن تاریخ، امروز چه داریم؟ ما در جمهوری اسلامی ایران، با همه چالش‌ها و سختی‌ها، به مردم‌سالاری، استقلال، عزت و تربیت نسل‌های آگاه رسیده‌ایم. اگر جنگ هشت ساله را تجربه کردیم، با دست خالی